حسین اسدی خانوکی، دهم آبان 1340 به عنوان فرزند دوم خانواده، متولد شد. در آن لحظه هیچ کدام از اعضای خانواده نمی­دانستند که حسین همان فرزندی خواهد بود که با به­کاری خلاقیت و پرورش ایده­هایش، از دل رنج، گنجی پدید خواهد آورد و با مهربانی و تواضع دیگران را نیز در آن شریک خواهد کرد. کار، خویشتن­داری، تلاش، خلاقیت، اعتماد به­نفس، شناخت بازار، معاشرت با افراد موفق و حتی درس گرفتن از شکست­های پیشین، همه و همه او را یاری کردند تا آن فردی باشد که در تمام عمرش می­خواست. هیچ جایگاهی برای بهانه­جویی و قبول شکست در زندگی­اش نداشت و مصداق بارز این بیت از حافظ گرانقدر بود:

« چرخ برهم زنم اَر غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخِ فلک»

پدرش کارگر ذوب­آهن اصفهان بود. با آنکه از نظر معیشتی در مضیقه بودند و خرج تحصیل فرزندان برای پدر دشوار بود؛ اما بر تحصیلات آن­ها تا رسیدن به مدارج عالی ممارست نمود. به غیر از حسین که در صنعت فعالیت داشت، دیگر فرزندانش فرهنگی بودند. حضور او در این عرصه، به علایقش در دوران کودکی باز می­گشت. در تمام دوران کودکی­اش، درس و کار را توأمان پیش می­برد. تعطیلات تابستان را فرصتی برای کارکردن می­دانست. او در کارگاه قالی­بافیِ پدرش نقشه خوان بود و با همان سن کم، حدوداً شش یا هفت کارگر قالیباف را اداره می­کرد.

در همان سال­هایی که در اصفهان به تحصیل مشغول بود، در بازار کار هم فعالیت داشت. همین امر باعث شد تا با اشخاص مطرح در حوزه­ی صنعت، مانند مهندس جواهری، آشنا شود و آن­ها را سرلوحه­ی خود قرار داد. از آن­جایی که افراد خانواده عموماً فرهنگی بودند، او از همکاران و فعالان موفق در حوزه­ی صنعت الگوبرداری می­کرد. همواره در کارهایش خلاقیت را ارج می­نهاد و به دنبال تجربه­های جدید در زندگی خود بود.

تفریحاتش متناسب با شرایط زندگی­اش بود. گاهی بنابر علاقه­ای که به مکانیک و ساخت اشیا داشت، اسباب بازی­هایش را تکه، تکه و سپس بازسازی می­کرد. امکانات ضعیف مالی، او را از رسیدن به آمال و آرزوها باز می­داشت.

او از ابتدا به رشته­ی مکانیک علاقه­مند بود و همان مسیر را پیش گرفت. خلاقیت او در ساخت اشیا، در رسیدن به هدفش بسیار موثر بود. در سال­های نوجوانی، مهندسی را از اهداف زندگی خود قرار داد و پله پله به سوی هدف خود گام برداشت. او در نهایت به خواست قلبی خود رسید و به همان مهندسی که در نظر داشت، تبدیل شد. انسان متواضعی بود و وعده­های غذاییش را در کنار کارگرانش می­خورد و بسیار با آن­ها مهربان بود. در کار نیز همیشه سعی می­کرد بهترین باشد و زمانی که نتیجه حاصل از طرحش را می­دید، به کار با نیرو و علاقه­ی بیشتری ادامه می­داد.

آنچه که او را در این مسیر ثابت قدم نگه­ می­داشت، اعتماد به نفس بود. او معتقد بود که اگر اعتماد به نفس خوبی داشته باشید، آن شخصیتی که از خودتان مد نظر دارید را خواهید ساخت. البته این صحیح است که اجتماع و آموزش در مدارس، بر شخصیت انسان­ها اثر می­گذارد؛ اما در نهایت این فرد است که تصمیم می­گیرد تا پنج یا ده سال دیگر چگونه شخصی باشد. و این اتفاق زمانی رخ می­دهد که مسیرش را با اعتماد به­نفسی قوی ادامه دهد. او به شانس نگاهی دیگری داشت. شانس را فرصت­هایی می­دانست که برای هر فردی ممکن بود به وجود آید و تنها کافیست بهترین بهره را از آن ببرد. او بیشتر به پشتکار، تلاش، تحقیق و فعالیت اهمیت می­داد و آن را ملاک موفقیت می­دانست و در عین حال «هوش» را به عنوان ابزاری برای محاسبات، لازم می­شمرد و «استعداد» را موهبتی خدادادی می­دانست که می­تواند هر انسانی را به موفقیت برساند.

مدیریت بحران یکی دیگر از عواملی بود که به او را در رسیدن به اهداف یاری کرد. زمانی که حجم بالای کار بر او فشار می­آورد و یا زمانی که همه چیز به ضرر او بود، سعی می­کرد با صبر و ایجاد راهکار مناسب، کار را به نحو احسن پیش ببرد. کمااینکه در این میان احساس ضعف نیز به او دست می­داد؛ حتی اگر با شکست هم مواجه می­شد، تمام سعی خود را می­کرد و با اصلاح اشکالات دوباره به صحنه باز می­گشت. البته که این تجربه­ی سال­ها فعالیت و کار بود.

او در ابتدا پس از دانش­آموخته شدن در اصفهان، با شرکتی همکاری خود را آغاز کرد. در زمان جنگ تحمیلی، علاوه بر همکاری با ذوب­آهن اصفهان با دیگر شرکت­ها و افراد موفق در این حوزه، فعالیت کاری داشت. سرانجام در پی تحقق بخشی به ایده­ای که سال­ها در سر می­پروراند، از کار خود استعفا داد و به سوی اهدافش گام برداشت. او ایده­­های بزرگی در سر داشت اما هزینه­های اجرا کردن آن همیشه مساله­ای مهم تلقی می­شد. از این رو سعی می­کرد از میان طرح­ها، آن­هایی که امکان فراهم کردن منابع مالی­اش وجود داشت، اجرایی کند.

در آغاز کار از توان مالی کافی برخوردار نبود؛ اما با تلاش و ممارست، در شهر خود کرمان، واحدی را احداث کرد. آغاز فعالیت او در بخش خصوصی نیاز به کمک مالی داشت. با فروش سهمیه­ی تیرآهنی که ذوب آهن اصفهان به کارکنان خود داده بود، مقدار ناچیزی به دست آورد، لذا تصمیم گرفت از منابع بانکی استفاده کند. او اولین کارخانه خود را با نام «ماشین سازی کرمان فک» در کرمان تاسیس کرد. اما چندی بعد، بانک­ها بدون در نظر گرفتن شرایط توسعه و صنعت کشور، تنها به وصول مطالبات خود اندیشیدند. همین امر باعث شد تا اولین واحد صنعتی خود که با امید و عشق ساخته بود را، بفروشد. شکست او با سه قسط معوق از بانک آغاز شد و در پی آن بانک از او شکایت کرد. دستبند زدن به دور دستان شخصی که در تمام عمرش از آن­ها برای کار و تولید استفاده کرده بود، برخوردی مناسب و در شأن نبود. با این حال او از هدف خود منصرف نشد و بلافاصله در فرصت یک ماهه­ای که دادگاه به او داده بود، آنجا را فروخت و پس مدت کوتاهی هدفش را از نو پی گرفت.

حسین اسدی هرگز از راهی که انتخاب کرده بود، پشیمان نشد. او اگر توان آن را داشت که به گذشته سفر کند، همچنان همین کار را در همین استان آغاز می­کرد. او در زمان اجرایی کردن این ایده متاهل بود. همسرش با آنکه او را در این مسیر همراهی و تشویق می­کرد، همواره از مشغله­ی فراوان او شکایت داشت. اطرافیان او معتقد بودند که او بین کار و زندگی­اش تعادل را برقرار نمی­کرد و بیش از آنکه باید وقتش به کارش اختصاص می­داد. علاقه­ی مطالعاتی او تنها در زمینه­ی فنی و مهندسی بود. او حتی به فیلم و سینما نیز علاقه­ای نشان نمی­داد.

با تمام این مسائل او ایده­ی خود را در عرصه­ی صنعت به موفقیت رساند و با نشان تجاری «ماشین سازی اسدی» به بازار عرضه کرد. او علاوه بر مشتریان همیشگی­اش (مس سرچشمه، لاستیک بارز و صنایع فولاد)، برای اشخاص دیگری که قصد احداث کارخانه یا اجرای طرحی را داشتند؛ قطعات مورد نیاز و تجهیزات صنعتی می­ساخت.

امید به آینده و اعتماد به­نفس را عامل مهمی در تحول کارش می­­دانست و بزرگترین اشتباه در حیطه­ی کاری را در ضعیف عمل کردن و ترس از کار می­دید. بی­ثباتی اقتصاد و موانع بسیاری که بر سر راهش قرارداشت بر کار او تثیر منفی می­گذاشت. از این منظر او سنجیدن و رصد بازار را برای شرکت­های در حال توسعه، عاملی برای رونق کسب و کارشان می­دانست.

او از مشاوره دادن به جوانانی که قصد اجرای طرح­ها و ایده­هایشان را داشتند هم غافل نبود. احتمال تحقق اهدافشان را می­سنجید و در صورت امکان آن­ها را تشویق می­کرد. ظرفیت­های استان، سود دهی بازار، توان و ایده­ی آن فرد مورد بررسی قرار می­داد و سپس مناسب­ترین راه را به آن­ها پیشنهاد می­کرد. در این میان تعداد قابل توجهی توسط او به موفقیت رسیدند.

پس از افت و خیز­های بسیاری که در مسیرش داشت؛ بالاخره در شهرک صنعتی شماره دو استان کرمان مستقر شد. بخاطر علاقه­ای که نسبت به شهر خود داشت و همچنین منابع معدنی غنی این استان، کرمان را انتخاب همیشگی خود می­دانست. او از اینکه منابع معدنی کشور به صورت خام صادر می­شود، ابراز نگرانی می­کرد و معتقد بود با ارزش افزوده­ای که می­توان بر مواد معدنی به وجود آورد، علاوه بر کارآفرینی، به توسعه صنعت کشور نیز کمک شایانی خواهد شد.

ازدیگر مواردی که همواره برای او دغدغه به حساب می­آمد، کمبود کارگر فنی در استان کرمان، افزایش ارتباط بین صنعت و دانشگاه و همچنین ارتباط دانشجو با بازار کار و صنعت بود؛ از این رو با دانشگاه ولیعصر (عج) تفاهمنامه­ای امضا کرد تا دانشجویان از مراکز صنعتی دیدن کنند، هرچند مورد استقبال دانشجویان قرار نگرفت. با این حال واحد او پذیرای دانشجویانی بود که برای کارآموزی در آنجا رغبت داشتند.

او مدیریت راهبردی در شرکتش در اولویت قرار داده­ بود و بی ثباتی را بزرگترین مانع رشد هر استان، صنعتگران و تولید کنندگان آن می­دانست. اتفاقات پیش­بینی نشده در سیاست اقتصادی کشور شرایط را برای او دشوار می­کرد اما با این وجود کار را ادامه داد و با سخت کوشی، مشکلاتی که اقتصاد ناکارآمد برای او به وجود آورده بود را حل و فصل می­نمود. با آنکه اصفهان در صنعت از کرمان قوی­تر عمل کرده بود، اما او با دانشی که داشت کارخانه­هایی در شهرکرد اصفهان ساخت و تجهیز کرد.

حسین اسدی با تمام تلاشی که برای رسیدن به هدف دیرینش داشت، خود را فرد موفقی نمی­دانست و معتقد بود که هنوز به افقی که برای خود ترسیم کرده­ بود، نرسیده است. و این شرط موفق بودن و خصلت انسان­های خلاق است که پایانی برای کار خود نمی­دانند و ایده­هایشان همواره پویا، زنده و رو به پیشرفت باقی خواهد ماند.